

از پوشش سر تا بر ساخت هویت

تحلیل نشانه‌شناختی سرپوش‌ها در شعر فارسی (مغول تا صفوی)

چکیده

پوشش سر، به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین در نظام پوشاک ایرانی، همواره نقشی چندوجهی در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و ادبی ایفا کرده است. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، بر اساس نشانه‌شناسی ساختارگرا و با بهره‌گیری از الگوی سه‌سطحی «دال مادی، مدلول فرهنگی و بازنمایی هویتی»، نه نوع سرپوش زنانه و مردانه (برقع، چادر، دستار، عمامه، فوطه، کلاه، معجر، مقنعه و نقاب) را در شعر پانزده شاعر از سه دوره مغول، تیموری و صفوی بررسی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ویژگی‌های مادی سرپوش‌ها (رنگ، جنس، شکل و نحوه بستن)، در بافت گفتمانی شعر، به مفاهیمی چون قدرت، جنسیت، دینداری و عرفان دلالت می‌کنند. در سطح بازنمایی هویتی، دستار و عمامه به برساخت هویت طبقاتی و مذهبی، کلاه به برساخت هویت مردانه و سیاسی، نقاب، معجر و مقنعه به برساخت هویت جنسیتی زنانه و عرفانی، و برقع، چادر و فوطه به ترتیب به بازنمایی حجاب، هویت قومی و سادگی درویشانه انجامیده‌اند. مقاله با بهره‌گیری از چارچوب نشانه‌شناسی ساختارگرا و با نظر به بستر تاریخی-اجتماعی سه دوره، نشان می‌دهد که سرپوش‌ها در شعر فارسی، عاملی فعال در شکل‌گیری روایت‌های هویتی و بازتاب مناسبات قدرت بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی، شعر فارسی (مغول تا صفوی)، سرپوش‌های زنانه و مردانه، هویت جنسیتی و طبقاتی.

۱. مقدمه

مطالعات موجود درباره‌ی پوشاک در شعر فارسی، بیشتر به توصیف انواع پوشش یا تحلیل تصاویر بلاغی محدود شده و از بررسی نظام‌مند نشانه‌شناختی سرپوش‌ها غفلت کرده‌اند. اگرچه پژوهش‌هایی نظیر «بررسی تاریخی پوشش سر در عصر تیموریان» (یوسف‌پور و فیاض‌انوش، ۱۳۹۵) به بررسی سرپوش‌های مردان و زنان پرداخته‌اند، اما از اشارات شعری و کارکرد نشانه‌شناختی و هویتی سرپوش‌ها در شعر فارسی غافل مانده‌اند. این خلأ پژوهشی، به‌ویژه در بازه‌ی مغول تا صفوی که با تغییرات بنیادین سیاسی، مذهبی و گفتمانی همراه است، تصویری روشن از کارکرد هویتی سرپوش‌ها در شعر فارسی ارائه نداده است.

مسئله‌ی اصلی پژوهش آن است که سرپوش‌ها در شعر فارسی دوره‌های مغول، تیموری و صفوی، چگونه و با چه سازوکاری از یک «شیء مادی» به «نشانه‌ای هویتی» تبدیل می‌شوند. پژوهش حاضر با هدف نظری تدوین الگویی سه سطحی (دال مادی، مدلول فرهنگی، بازنمایی هویتی) و با هدف عملی تحلیل تطبیقی نه نوع سرپوش در شعر پانزده شاعر از سه دوره (که بر اساس سه معیار شهرت ادبی، تنوع گفتمانی و فراوانی اشارات به پوشش سر انتخاب شده‌اند)، تدوین شده است. برای دستیابی به این اهداف، سه پرسش فرعی مطرح می‌شود:

- سرپوش‌ها چه ویژگی‌های مادی دارند و این ویژگی‌ها چگونه در سطح دال عمل می‌کنند؟

- این سرپوش‌ها به چه مدلول‌های فرهنگی دلالت می‌کنند و این دلالت‌ها در هر دوره چه تفاوت‌هایی دارند؟

- سرپوش‌ها چه نوع هویتی را بر ساخت می‌کنند و این بر ساخت چگونه با ساختارهای اجتماعی و فرهنگی هر دوره پیوند می‌خورد؟

۱.۱ پیشینه‌ی تحقیق

پژوهش‌های موجود درباره‌ی پوشش سر در دو دسته قابل بررسی است:

پژوهش‌های تاریخی و مردم‌شناختی پیشین، با تکیه بر منابع تاریخی، نگاره‌ها و سفرنامه‌ها به توصیف انواع پوشاک پرداخته‌اند. از جمله‌ی این آثار، «تاریخ پوشاک ایرانیان» (شه‌نشاهی، ۱۳۷۴)، «هشت هزار سال تاریخ پوشاک» (غیبی، ۱۳۸۸) و «بررسی تاریخی پوشش سر در عصر تیموریان» (یوسف‌پور و فیاض‌انوش، ۱۳۹۵) هستند که هرچند به طبقه‌بندی پوشاک پرداخته‌اند، اما از تحلیل نشانه‌شناختی پوشش در متون ادبی و نیز کارکرد نمادین سرپوش‌ها در شعر فارسی غافل مانده‌اند.

پژوهش‌های ادبی پیشین با رویکرد مضمون‌شناسی به شعر فارسی پرداخته‌اند، اما به یک یا دو نوع سرپوش (عمدتاً دستار و عمامه) محدود شده و فاقد چارچوب نظری نشانه‌شناختی هستند. از جمله‌ی این آثار، مقاله‌ی «اشارات و مضمون‌های دستار و دستاربندی در ادب فارسی» (موسوی، ۱۳۹۸) در سطح توصیف تصاویر بلاغی باقی مانده، و مقاله‌ی «بررسی نقش دستار در هویت‌سازی فرهنگی پوشش مردان عصر صفوی با تکیه بر شعر صائب تبریزی» (رضازاده، محمدزاده و صادقی‌نژاد، ۱۳۹۹) نیز به یک پوشش و یک شاعر محدود شده و از تحلیل تطبیقی دیگر سرپوش‌ها غافل مانده است.

پژوهش حاضر، برای نخستین‌بار با بهره‌گیری از رویکرد نشانه‌شناسی ساختارگرا، به بررسی نظام‌مند نه نوع سرپوش در شعر فارسی سه دوره می‌پردازد و با تحلیل تطبیقی کارکرد نشانه‌شناختی هر یک، تصویری روشن از نقش سرپوش‌ها در بازنمایی هویت فردی و جمعی ارائه می‌دهد.

۱.۲ روش تحقیق

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده و پیکره‌ی آن، اشعار پانزده شاعر از سه دوره‌ی مغول، تیموری و صفوی است که بر اساس سه معیار شهرت ادبی، تنوع گفتمانی و فراوانی اشارات به پوشش سرگزینش شده‌اند. چارچوب نظری آن نشانه‌شناسی ساختارگرا است که بر اساس آن، سرپوش‌ها در سه سطح دال مادی، مدلول فرهنگی و بازنمایی هویتی تحلیل می‌شوند. مراحل عملیاتی نیز شامل گردآوری، طبقه‌بندی، تحلیل نشانه‌شناختی و ارائه‌ی جدول تطبیقی است.

۱.۳ مبانی نظری تحقیق

پژوهش حاضر بر اساس نشانه‌شناسی ساختارگرا به عنوان چهارچوب نظری اصلی تدوین شده است. نشانه‌شناسی ساختارگرا، رویکردی است که نشانه‌ها را در نظام‌های دوتایی «دال» و «مدلول» و در چارچوب ساختارهای زبانی و فرهنگی تحلیل می‌کند و بر این پیش‌فرض استوار است که معنا در یک نظام نشانه‌ای، نه از ارجاع مستقیم به واقعیت عینی، بلکه از تفاوت‌ها و تقابل‌های درون آن نظام تولید می‌شود (سوسور، ۱۳۸۹). نظریه‌ی بارت (۱۳۸۷) با تفکیک

دو سطح دلالت صریح و دلالت ضمنی، و نظریه‌ی پیرس (۱۳۸۴) با تقسیم نشانه‌ها به سه دسته‌ی شمایی، نمایه‌ای و نمادین، ابزار رمزگشایی از دلالت‌های پنهان سرپوش‌ها را فراهم می‌آورند.

۲. بحث و بررسی

پوشش سر در شعر فارسی، فراتر از کارکرد حفاظتی یا زیبایی‌شناختی، به‌عنوان نشانه‌ای فرهنگی در بازنمایی هویت فردی و اجتماعی عمل کرده است. بر اساس الگوی سه‌سطحی نشانه‌شناسی (برگرفته از سوسور، بارت و پیرس، و با نظر به بستر تاریخی سه دوره)، هر سرپوش در سه سطح «دال مادی» (ویژگی‌های عینی پوشش)، «مدلول فرهنگی» (معانی انتزاعی همچون قدرت، جنسیت، دینداری و عرفان) و «بازنمایی هویتی» (برساخت سوژه در جهان متن) تحلیل می‌شود. تمایز این دو سطح در آن است که مدلول، معنایی برآمده از پوشش است و بازنمایی هویتی، فرایند تحمیل هویت بر سوژه‌ای چون عاشق، زاهد یا پادشاه. آنچه در ادامه می‌آید، تحلیل نشانه‌شناختی نه نوع سرپوش در شعر سه دوره‌ی مغول، تیموری و صفوی است.

۲.۱ برقع

دال مادی: برقع یا یاشماق، پوششی زنانه برای پوشاندن کامل صورت است. در دوره‌ی مغول، هیچ توصیفی از ویژگی‌های ظاهری آن در شعر ارائه نشده است (ابن‌یمین، ۱۳۴۴: ق ۱۵۹؛ اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۹۶: غ ۲۹۱؛ سیف‌فرغانی، ۱۳۹۲: غ ۴۲۱؛ عراقی، ۱۳۸۴: غ ۲۶۲؛ کمال خجندی، ۱۳۷۵: غ ۹۱۷). در دوره‌ی تیموری نیز توصیفی از ویژگی‌های ظاهری آن ارائه نشده (اهلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۶۴۹؛ قاسم انوار، ۱۳۷۷: ۴۴۹؛ هلالی جغتایی، ۱۳۶۸: ۱۱۶)، اما اشارات جامی و شاه‌نعمت‌الله ولی برخی از لایه‌های نشانه‌شناختی آن را روشن می‌سازند: در بیت «مویش چو بتان مشک برقع / از گوهر بیضه شد مرصع» (جامی، ۱۳۸۵: ۸۸۸)، واژه‌ی «مشک برقع» به رنگ سیاه برقع دلالت دارد؛ و در بیت «معلل گردن از طوق مرصع / معرا عارض از زربفت برقع» (همان، ۷۱۷)، به برقی با پارچه‌ی زرین اشاره شده است. شاه‌نعمت‌الله ولی در بیت «جهان صورت و معنی عیان شد / چو بند برقع پنهان گشودی» (بی‌تا: ۵۷۶)، از بازشدن بند برقع سخن گفته است. در دوره‌ی صفوی، برقع در اشعار فارسی حضور دارد، باز هم بدون توصیف ویژگی‌های ظاهری (نظیری نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۰۳؛ وحشی‌بافقی، ۱۳۹۰: ۳۵؛ محتشم کاشانی، ۱۳۸۹: ۳۲۷). این سکوت توصیفی در کنار حضور نامی، نشان می‌دهد که برقع در افق ذهنی شاعران چنان بدیهی بوده که نیازی به توصیف نیافته است؛ اما این بداهت، لزوماً به معنای رواج اجتماعی عینی آن در تمام اقشار جامعه نیست و صرفاً به بازنمایی ادبی این پوشش مربوط می‌شود.

مدلول فرهنگی: بازتاب بدون توصیف برقع در مغول، نشان می‌دهد که این پوشش به‌عنوان نشانه‌ای فرهنگی، آشنا و بدیهی تلقی می‌شده است. در تیموری، دو بیت از جامی و یک بیت از شاه‌نعمت‌الله ولی، لایه‌های معنایی آن را آشکار می‌سازند: «مشک برقع» به رمزآلودگی، زیبایی پنهان و وقار شاعرانه دلالت دارد؛ برقع زربفت نشانه‌ی شکوه، تجمل و آراستگی زنانه است؛ و «بند برقع» در بیت شاه‌نعمت‌الله ولی، نمادی عرفانی از گشایش، کشف حقیقت و تحول معنوی به‌شمار می‌رود. در صفوی، برقع در خدمت تصویرسازی‌های عاشقانه، عرفانی و اخلاقی قرار گرفته و به‌عنوان نمادی از حجاب، وقار و فاصله‌گذاری اجتماعی به‌کار رفته است که در عین حال، خود به مانعی برای وصال